

نیروهای مذهبی در ایران قرن بیستم

تألیف: حامد الگار

ترجمه: دفتر فصلنامه

مقدمه (مترجم)

آنچه در پی می‌خوانید ترجمه یک مقاله به قلم «حامد الگار» است که به همت دانشگاه کمبریج در سال ۱۹۹۲ منتشر شد. عصاره پیام مقاله، توضیح فراز و فرود حیات سیاسی علمای شیعی در ایران است. محدوده زمانی مورد بررسی این مقاله قرن بیستم عنوان شده است ولی همه قرن بیستم را پوشش نمی‌دهد. آقای الگار در این مقاله کوشیده تا این نکته را - هرچند به اجمال - به خواننده خود بیان کند که انقلاب اسلامی ایران (بهمن ۱۳۵۷) ریشه در انقلاب مشروطه سال ۱۲۸۵ شمسی دارد.

نیروهای مذهبی در ایران قرن بیستم

بدون تردید انقلاب اسلامی ایران در سالهای ۹ - ۱۹۷۸ نتیجه اجتناب‌ناپذیر تحولاتی بود که در طول دهه‌های قبل رخ داده بود. ساختار سیاسی - فرهنگی ایران دوباره با مسأله‌ای جدیدی مواجه گردید، یعنی خاندان پهلوی می‌خواست از یک ساختار مونارشی به دولتی مدرن، اقتدارگرا و سکولار مبدل شود. در چنین شرایطی بود که نیروهای چپ و ملی‌گرا در صحنه سیاسی ایران ظاهر شدند. به علاوه، علمای دینی نیز، چندین دهه برای تأثیرگذاری در مسایل جامعه هیچ‌گونه تلاش جدی نکردند. با این وجود، قدرت و استحکام مذهب به عنوان نیروی اساسی در سرتاسر تاریخ ایران مدرن بسیار قابل توجه و غیرقابل اغماض بوده است و ما به همین دلیل موجه، تمام رهبران، شخصیت‌ها، نهادها و جنبش‌های گذشته را به نحوی در گذار بزرگ ایران به انقلاب ۹ - ۱۹۷۸ سهیم می‌دانیم. (۱)

نقش علما در انقلاب مشروطیت سالهای ۱۱ - ۱۹۰۵، بخصوص در سالهای اول انقلاب

بسیار برجسته بود. اتحاد بین دو رهبر مجاهدین تهران یعنی سیدعبدالله بهبهانی و سیدمحمد طباطبایی در سقوط نخست‌وزیر وقت یعنی عین‌الدوله بسیار حایز اهمیت بود و معمولاً از این اتفاق به عنوان نقطه شروع انقلاب مشروطیت یاد می‌شود. انقلابی که اتفاق افتاد حاصل یک قرن مبارزه پرنشیب و فراز بین رهبران روحانی با شاهان سلسله^۱ قاجار بود. علما در پی تحریم تنباکو در سال ۲ - ۱۸۹۱، اعتراض‌های مردمی علیه استقراض از خارج و وابستگی فزاینده اقتصاد ایران به کشورهای اجنبی در اوان قرن بیستم را نیز رهبری کردند.^۲ بعضی از عالمان دینی به پیروان خود توصیه کردند که کالاهای خارجی را تحریم کرده و دغدغه^۳ انجام عبادات دینی و ملاحظات سیاسی را داشته باشند و در مقابل آنها احساس مسئولیت کنند.^۳ مساجد و اماکن مقدسه تهران و حومه، مهم‌ترین پایگاه مشروطه‌خواهان بود و سخنرانها و اعلامیه‌های آنها سرشار از مفاهیم و اصطلاحات اسلامی و شیعی بود. اولین پیروزی مشروطه‌خواهان موافقت مظفرالدین شاه با تأسیس عدالتخانه^۴ در سال ۱۹۰۶، عزل عین‌الدوله و تشکیل مجلس اول بود که بصورت غیرقابل پیش‌بینی^۴ و بدون خیزش توده‌ای و فقط با رهبری علمایی چون بهبهانی و طباطبایی در مقابل روحانیون دیگر جامه عمل پوشید.

زوایای مسأله کاملاً مبهم بود، چرا که نه ریشه‌ها و مبانی مشروعیت معلوم بود - هر چند که آن را خیلی در مورد دولت و مجلس بکار می‌بردند - و نه مشروطیت مبتنی بر اسلام تعریف مشخصی داشت. تقاضای اولیه علما عدالتخانه یا مجلس عدالت بود که مکانیسم عملی آن معلوم نبود. چیزی که بسیاری از مشروطه‌خواهان در ذهن داشتند (مشروطه)، همان بود که نخستین بار از سوی روشنفکران سکولار که بطور مستقیم یا غیرمستقیم با اروپا در ارتباط بودند، مطرح شده بود. همانطور که سیدمحمد طباطبایی گفته است: «ما (علما) مشروطه‌خواهی را بطور مستقیم تجربه نکرده‌ایم، اما از کسانی که با رژیم‌های مشروطه آشنا بوده‌اند شنیده‌ایم که مشروطیت موجب امنیت و رفاه کشور می‌شود، از اینرو با توجه به عواقب مثبت این رژیم بدان علاقمند شده و ترتیباتی را برای استقرار آن در این کشور صورت داده‌ایم.»^۴ مسایل این قدرها هم ساده نبودند، حتی خود طباطبایی هم هنگام استفاده از آن [مشروطیت] جانب احتیاط را رعایت می‌نمود، چرا که احساس می‌کرد شاید مشروطیت به لامذهبی و جمهوریت منتهی شود.^۵

با وجود این، در برخی موارد ابهام و آشفتگی موجود در مفهوم مشروطیت، به نقش علما در حمایت از انقلاب مشروطه نسبت داده می‌شود که نباید در این امر مبالغه کرد. دو مجتهد تهران (طباطبایی و بهبهانی) در حمایت از انقلاب مشروطه با سه تن از علمای سرشناس و نافذ مذهبی

1. Successive

2. Concern

3. House Of Justice

4. Un Thinkable

یعنی شیخ عبدالله مازندرانی (۱۹۱۲م) آخوند محمدکاظم خراسانی (۱۹۱۱م) و حاجی میرزا حسین خلیلی تهرانی (۱۹۰۸م) هم عقیده بودند.

فعالیت‌های آنها در طول دوره استبداد صغیر که از ژوئن ۱۹۰۸ تا ژوئیه ۱۹۰۹ طول کشید با قاطعیت تداوم یافت و موضع آنها به عنوان موضع کل علما تلقی می‌شد. بر اساس یکی از تلگراف‌هایی که آنها به تهران ارسال می‌کردند به مواردی مانند صیانت از دین، تقویت دولت، پیشرفت و رفاه مردم و پاسداری از زندگی و افتخارات مسلمین اشاره شده است. (۶)

در واقع، بین مشروطیت و دستیابی به اهداف فوق پیوندی وجود داشت و به همین دلیل علما آن را هم ردیف جهاد تلقی کردند و اعلام نمودند: هرگونه تلاش برای تأسیس مشروطیت برابر با جهاد تحت امر ولی عصر می‌باشد. (۷)

علمای دیگری هم بودند که با توانی مشابه با دسته سابق، در نظر و عمل با مشروطیت به مخالفت برخاستند. رهبر آنها مجتهد قدرتمند تهران یعنی شیخ فضل‌الله نوری بود. او پس از مشارکت در مراحل اولیه جنبش (مشروطیت)، در بهار ۱۹۰۷م از اقتدار خودش در مقابله با ایده مشروطیت استفاده کرد. وی مدعی شد که نخستین هدف جنبش مشروطیت - تأسیس مجلسی که قوانین شریعت را تصویب خواهد کرد - برانداختن شریعت بوسیله گروهی نوپیدا و دهری مسلک است که در بین مشروطه‌خواهان نفوذ کرده‌اند. (۸) با وجود موفقیت چشمگیر در مباحثه بر سر متمم قانون اساسی - تأسیس شورایی از مجتهدین برای تأیید کلیه مصوبات مجلس - او (شیخ فضل‌الله) در ژوئیه ۱۹۰۷ به عنوان معترض به حرم حضرت عبدالعظیم رفته و در آنجا متحصن شد. شیخ فضل‌الله در اعلامیه‌هایی که از حرم حضرت عبدالعظیم صادر کرد نقطه نظرات خود را در مخالفت با مشروطیت گسترش داده و با انتقاد شدید از مشروطیت آن را امری وارداتی از اروپا و مخالف اسلام و یک بدعت (قرائت جدید) خوانده و به جای آن «مشروطه مشروع» را مطرح نمود و آن را شکلی از دولت مشروطه تعریف کرد که حداقل می‌تواند موافق احکام شریعت باشد. (۹) این شعار بلافاصله در قالب «مشروع» خلاصه گردید و علما و پیروان آنها حول دو محور مشروطه و مشروع به دو قطب مخالف تقسیم شدند. همانگونه که طباطبایی و بهبهانی در نجف طرفدارانی داشتند، شیخ فضل‌الله نوری نیز از چنین حمایتی برخوردار بود. سیدمحمدکاظم یزدی (۱۹۱۹م) در خصوص مسأله مشروطیت ابتدا موضع بیطرفی اتخاذ ولی به تدریج با مشروطیت مخالفت کرده و با جلب حمایت شیعیان عرب عراق و عوامل ذینفوذ در امپراطوری عثمانی با شیخ فضل‌الله نوری همسو شد. بسیاری از پاسخهای داده شده به حملات شیخ فضل‌الله نوری به مشروطیت، متعلق به یکی دیگر از علمای مقیم نجف بنام میرزا محمدحسین نائینی (۱۹۳۶، فوت) است که یکی از شاگردان آخوند خراسانی بود. نائینی در کتاب خودش تحت عنوان «تنبیه‌الامه و

تتزیه المله» (تذکر به امت و هشدار به ملت) به مسأله «بدعت» پاسخ داد. به اعتقاد نائینی اگر مخالفت با مشروطیت بطور حتم به حمایت از استبداد منجر شود، این امر به خودی خود بدعت است. نائینی در خصوص معرفی مشروطیت به مثابه بدعت خاطر نشان ساخت که در زمان غیبت امام معصوم قدرت او توسط دیگران تصدی می‌شود و مشروطیت در چنین زمانی بهترین گزینه است، چرا که این تصدی وسیله‌ای است که از طریق آن ماهیت غصبی رهبری تا حدودی برطرف می‌شود. (۱۰)

نکته بسیار مهمی که معمولاً به آن توجه نمی‌شود وجوه مشترک در اندیشه علمای مشروطه‌خواه و مخالفان آنهاست. به عنوان مثال هر دو طرف اعتقاد داشتند به اینکه اقدامات مجلس باید محدود به عرف و رویه عمومی جامعه باشد، تصمیم‌گیری راجع به همه مسائل جامعه به عهده شریعت نیست بلکه رجوع به عرف عقلا نیز در این زمینه ضروری است. آزادی بیان نباید مسایلی را که اسلام حرام دانسته نادیده بگیرد و ایده‌برابری نیز نباید تفاوت بین مسلمان و غیرمسلمان و همچنین تمایز بین مرد و زن را ناچیز شمارد. (۱۱) این قبیل اشتراک نظرها و مسایل مرتبط با آنها از یک طرف به خاطر اقتضای زمان پنهان می‌شد و از طرف دیگر بدین خاطر که هر یک از طرفین یک سری متحدین تاکتیکی داشتند شاید طرح این مسایل اتحاد آنها را مخدوش می‌ساخت. لیبرالهای سکولار، علمای مشروطه‌خواه، باندها و درباریان بصورت تاکتیکی با هم متحد می‌شدند. انگیزه اصلی هر دو گروه از علما (مشروطه خواهان و مخالفان مشروطیت) حفظ ایران به عنوان کشوری اسلامی بود و نیز هر دو گروه علما از «مشروطیت» به عنوان وسیله تحقق این ایده ارزیابی متفاوتی داشتند، این تفاوتها در سال ۱۹۱۱ کاملاً آشکار شد ولی علما اختلافات خود را بخاطر دفاع از سرزمین اسلامی در برابر بیگانگان کنار گذاشتند. (۱۲)

البته قبل از این حادثه، اعدام شیخ فضل‌الله نوری بدست نیروهای افراطی، از علاقه علمای مشروطه‌خواه به مشروطیت کاسته بود. چرا که آنها این اقدام (اعدام شیخ فضل‌الله نوری) را توهین به مقام روحانیت می‌دانستند. علما در مورد ترور هم چنین نظری داشتند، بخصوص تروری که یک سال بعد اتفاق افتاد و سیدعبدالله بهبهانی بوسیله یکی از سکولارهای افراطی و متحد یکی از احزاب موجود در مجلس به قتل رسید. آخوند خراسانی حمایت بیشتر از مشروطیت را به شدت مورد ملامت قرارداد و نائینی نیز نسخه‌های موجود کتابش را جمع‌آوری و نابود کرد. (۱۳)

نتیجه نهایی انقلاب مشروطیت برای علما - که تا آن تاریخ بزرگترین درگیری و تمرین فعالیت‌های سیاسی آنها بود - این شد که آنها به مشروطیت و شیوه فعالیت سیاسی مشروطه خواهان بی‌اعتماد شدند.

پس از سال ۱۹۱۱، چند تن از علمای مستقل و بدون ارتباط با نهادهای مذهبی، مانند

سیدحسن مدرس و آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی به ترتیب در سالهای سلطنت پهلوی اول و در دوره پس از جنگ به تلاشهای علما برای تحقق مشروطیت ادامه دادند. اما علما، بخصوص علمایی که از شأن مرجعیت برخوردار بودند، بسیار منزوی شدند. دهها سال فعالیت سیاسی علما بصورت انفعالی و پراکنده انجام شد و طی آن، عموماً علما به اعلام موضع آشکار در قبال قدرتهای خارجی بسنده کردند.

وقتی که روسیه در سال ۱۹۱۱ به ایران حمله کرد تا محمدعلی شاه را بر تخت سلطنت نشاند، ایتالیا هم حمله بی‌رحمانه‌ای را علیه لیبی ترتیب داده بود، در چنین شرایطی علمای نجف از قبیل آخوند خراسانی، سیدمحمد کاظم یزدی، عبدالله مازندرانی و شیخ‌الشریعه اصفهانی فتوی داده و خواهان مقاومت و ایستادگی در مقابل بیگانگان کافر شدند. (۱۴) عبدالله مازندرانی علاوه بر صدور فتوی، نیروی نظامی سازمان داده و برای جنگ با روسها عازم ایران شد. اما این سپاه به خاطر مرگ ناگهانی خراسانی و پیام‌های امیدوارکننده دولت ایران، در کاظمین متوقف شد. (۱۵)

در جنگ جهانی اول، ایران بطور رسمی اعلام بیطرفی کرد و دولتین بریتانیا و روسیه وعده دادند که تحرکات نظامی را به خاک ایران نکشانند. در همین حال بخش چشمگیری از ایرانیان خواهان حمایت از عثمانی و متحدین آن کشور بودند، از این رو یک دولت ملی در قم تشکیل و با روسیه و بریتانیا به مخالفت برخاست. دولت ملی مذکور ابتدا به کرمانشاه و سپس به استانبول عزیمت کرد. یکی از رهبران قدرتمند این تشکیلات سیدحسن مدرس بود، کسی که بعدها به دشمن سرسخت رضاشاه تبدیل شد. در حالیکه افکار عمومی به نفع عثمانی بود، مدرس با مقامات رسمی عثمانی در استانبول مشاجرات تندی انجام داد زیرا این سوءظن وجود داشت که عثمانی‌ها در صدد ضمیمه آذربایجان به قلمرو خود هستند. (۱۶)

علمای ایرانی مقیم عتبات در کنار علمای عرب آنجا علیه دشمنان عثمانی فتوای جهانی صادر کردند. (۱۷) این فتوا نه فقط بخاطر احساسات پان‌اسلامیستی - که پس از انقلاب ترکان جوان در سال ۱۹۰۸ تشدید شده بود - بلکه برای حفظ اماکن مقدسه شیعی در عراق بود که مورد تهدید انگلستان قرار گرفته بود. فتوای جهاد بوسیله سیدمحمد کاظم یزدی، میرزا محمدتقی شیرازی (فوت در سال ۱۹۲۰ م) و شیخ‌الشریعه اصفهانی صادر شده بود. تعدادی از علما، شخصاً در جنگ علیه انگلستان شرکت کردند و نقش تعیین‌کننده‌ای در نبرد خونین و طولانی در «کوت‌العماره» در سال ۱۹۱۶ ایفا کردند. سیدمصطفی کاشانی، پدر سیدابوالقاسم کاشانی در این درگیری‌ها مجروح شد و پس از پیروزی انگلیس، تعدادی از علما از جمله آیت‌الله شیرازی زندانی شدند. (۱۸)

جنبش جهادی در ایران و بخصوص در فارس فعال بود. وقتی که نیروهای انگلیسی بوشهر را اشغال کردند، خوانین محلی جنبش مقاومت تشکیل دادند که از حمایت علما برخوردار بود و

رهبری جنبش را محمدحسین برازجانی (فوت در سال ۱۹۳۶م) برعهده داشت. وی چند بار با کنسولگری انگلیس در بوشهر درگیر شد و در همین اثنا فتوای جهاد علیه انگلستان را نیز صادر کرد که خبر آن در میان همه ساکنین سواحل خلیج فارس انتشار یافت. هر چند که انگلستان موفق شد مرکز جهاد یعنی برازجان را اشغال کند اما مقاومت همچنان ادامه پیدا کرد. فتوای دیگری در شیراز توسط سیدعبدالله بهبهانی یکی از مجتهدین بوشهر و شیخ جعفر محلاتی (فوت در سال ۱۹۳۸م) صادر شد. شیخ جعفر محلاتی جمعی از داوطلبان را سازماندهی و از راه کازرون به سمت بوشهر حرکت کرد. اما قبل از آن که این سپاه با انگلیس درگیر شود، انگلیس بوشهر را تخلیه کرده بود. محلاتی در تدارک قیام زاندارمری شیراز نیز نقش مهمی داشت که به اخراج موقت کنسول انگلیس از شهر منجر شد. (۱۹)

علاوه بر جهاد مذکور، اطراف بوشهر صحنه مبارزه مردم در مقابل تفنگدارانی بود که از سوی انگلستان برای حفاظت از منافع آن کشور در جنوب ایران تأسیس شده بود. این مبارزه تحت رهبری اسماعیل خان قشقایی صورت می‌گرفت که از حمایت یکی از علما بنام سیدعبدالحسین مجتهد لاری (فوت در سال ۱۹۲۴م) برخوردار بود. لاری یکی از شاگردان میرزا حسن شیرازی بود که تلاش مؤثری را در حمایت از انقلاب مشروطیت و جلوگیری از موقفیت مأموران مسیحی در شیراز انجام داده بود. او هم فتوایی علیه انگلیسی‌ها صادر و داوطلبان زیادی را بسیج کرده و در اختیار صولت‌الدوله قرار داد. این نیروها با وجود موقفیت‌های اولیه، به دلیل بروز اختلافات داخلی، چندماه قبل از پایان جنگ جهانی اول فروپاشیدند. (۲۰)

پس از پایان جنگ [جهانی اول] دو قیام عمدتاً اسلامی و با رویکردی میهن‌دوستانه به وقوع پیوست. این دو قیام برعکس جنبشهای جهادی که در جنوب ایران بودند، در شمال کشور روی داد. قیام اول متعلق به شیخ محمد خیابانی، رهبر قیام تبریز بود. او برخاسته از طبقه متوسط و تحصیل کرده حوزه علوم دینی در آذربایجان بود. خیابانی درجه اجتهاد نداشت (مجتهد نبود) ولی با این وجود از احترام و شأن قابل توجهی در تبریز برخوردار بوده و نمایندگی مردم این شهر را در مجلس برعهده داشت. او در جریان جنگ جهانی اول در مقابل نیروهای عثمانی بسیار فعال بود. خیابانی در سال ۱۹۲۰، به همراه چندتن از همکاران خود در حزب دمکرات آذربایجان، یک دولت مستقل انقلابی در تبریز تشکیل داد و آن را سرزمین آزادی یا آزادستان نامید. دولت خیابانی پس از گذشت شش ماه توسط بریگاد قزاق ایران سرکوب شد. (۲۱) قیام خیابانی با اینکه در آذربایجان محدود ماند اما هدفش جدایی از ایران نبود. این قیام بازتاب جنبش مشروطیت بود. خیابانی نیاتی میهن‌دوستانه داشت و شالوده و اساس حرکت او اسلامی بود.

جنبش مهم و طولانی‌تر جنبشی بود که در جنگهای سواحل خزر توسط میرزا یونس معروف

به میرزا کوچک خان جنگلی برپا شد. این جنبش نه تنها اولین جنبش چریکی در تاریخ نوین ایران محسوب می‌شد بلکه اولین جنبشی بود که وجود معضلات اساسی در همکاری بین مسلمانان و چپ‌ها (کمونیست‌ها) را نفی می‌کرد. میرزا کوچک خان علوم مذهبی را ابتدا در زادگاهش و سپس در مدرسه محمودیه تهران آموخت. کودتای محمدعلی شاه در سال ۱۹۰۸ باعث شد تا میرزا تحصیلات را ترک و به صف مبارزان مشروطه‌خواه در رشت بپیوندد. او در سال ۱۹۱۷ یک جنبش مسلحانه را بنیان نهاد که هم علیه دولت مرکزی و هم علیه حضور نیروهای روسیه و انگلستان در ایران فعالیت می‌کرد. جنبش جنگل (چون آنها از جنگلها به عنوان پایگاه استفاده می‌کردند) فراز و نشیب‌های متعددی را پشت سر گذاشت تا اینکه در اکتبر ۱۹۲۱ م رضاخان (شاه بعدی) در رأس قشون قزاق وارد رشت شد. جنبش جنگل در اوج قدرت خود، حدود ۶۰۰۰ رزمنده داشت که توانسته بود دامنه نفوذ خود را به استان مازندران هم گسترش دهد. همچنین این جنبش بصورت دو فاکتور از سوی انگلستان به رسمیت شناخته شده بود. (۲۲)

هویت ایدئولوژیک جنبش جنگل، مسأله‌ای پیچیده و مناقشه‌آمیز است. میرزا کوچک خان به عنوان شخصی دقیق و مقید به فرایض دینی اشتهار داشت. روزنامه جنگل، ارگان جنبش جنگل، اعلام نمود که هدف جنبش «نگهبانی از حقوق ایرانیان و بیداری مسلمانان» است و نخستین سازمان آن «هیأت اتحاد اسلامی» (کمیته وحدت اسلامی) است. (۲۳) جنبش جنگل (با وجود این مرام) تعدادی از اعضای نسل اول مارکسیستهای ایران را هم در درون خود داشت. دولتی که او در ژوئن ۱۹۲۰ تشکیل داد جمهوری گیلان نامیده می‌شد و پیوندهای نظامی و سیاسی با انقلابیون بلشویک برقرار کرده بود. میرزا کوچک خان خودش تمایل داشت از «انقلاب سرخ»، «مبارزه زحمتکشان علیه سرمایه‌داران» و سوسیالیسم صحبت کند و هرگاه به تبلیغات ضددینی لنین اعتراض می‌کرد با مخالفت فرستاده بلشویکها به گیلان مواجه می‌شد. فرستاده بلشویکها، میرزا را فقط بخاطر احساسات و شور مذهبی در ایران فرا می‌خواند نه مسأله اساسی دیگر. (۲۴) بلشویکها می‌خواستند میرزا کوچک خان معادل «کمونیست‌های ملی» روسیه باشد. از قرار معلوم، میرزا در حالی که همچنان به عقیده و هویت اسلامی خود باقی مانده بود، اما از باورها و اصطلاحات بلشویکی نیز تأثیر پذیرفته بود و این امر نباید به کمونیست شدن میرزا تعبیر شود، چرا که میرزا از انقلاب بلشویکی به عنوان متحدی تاکتیکی استفاده می‌کرد. (۲۵)

رضاشاه هشت ماه قبل از اینکه برای سرکوب باقیمانده اعضای جنبش جنگل به رشت عزیمت کند، در تهران کودتایی انجام داده بود و این کودتا اولین گام رضاخان برای تصاحب زورمدارانه قدرت و تأسیس سلسله پهلوی در دسامبر ۱۹۲۵ بود. دوره سلطنت شانزده ساله پهلوی اول را می‌توان دوره خصومت با فرهنگ و نهادهای اسلامی قلمداد کرد. این دوره را

نویسندگان غربی به عنوان دوران «اصلاح»^۱ و نوسازی می‌نامند، در حالیکه این مقطع از نظر بسیاری - اگر نه همه - از ایرانیان دوران حمله وحشیانه به فرهنگ، هویت و سنت‌های آنها به شمار می‌آید. (۲۶) با وجود این، رهبران مذهبی در مسیر صعود رضاخان به مقام سلطنت مانع مهمی بوجود نیاوردند. بخشی از این موضع رهبران مذهبی به دلیل سرخوردگی آنها از مشروطیت و بخشی دیگر به اقدامات و حرکت‌های فریب‌کارانه رضاشاه و ابراز تمایل محسوس او به مراسم مذهبی قبل از استحکام پایه‌های قدرتش مربوط می‌شود. اما مهمتر از همه آنها حوادثی بود که در عراق اتفاق افتاد و مانع موضعگیری قاطع علما در مقابل رضاشاه شد.

فعالیت‌های سیاسی علمای ایرانی مقیم عراق در این کشور باعث شد تا هیچ کدام از آنها تا پایان جنگ نتوانند به امور ایران بپردازند. میرزا محمد تقی شیرازی و شیخ‌الشریعه اصفهانی با حکومت دست نشانده بریتانیا در عراق مخالفت کردند و هنگامی که آن دو به فاصله چند ماه از همدیگر، دارفانی را وداع گفتند، علمای دیگری به جای آنان مطرح شدند که عبارت بودند از: نائینی، ابوالحسن اصفهانی (شاگرد دیگر آخوند خراسانی) و شیخ محمد مهدی خالصی (یک عالم عرب). در سال ۱۹۲۲م این سه نفر در شهر کربلا تظاهراتی با حضور ۳۰۰/۰۰۰ نفر برگزار کرده و به سیاست بریتانیا اعتراض کردند. [انگلیسیها] یک سال بعد، خالصی را به حجاز تبعید کردند ولی نائینی، اصفهانی و دیگر علمای ایرانی را وادار ساختند تا عراق را ترک و به ایران عزیمت کنند. آنها در اوت ۱۹۲۳م از نجف راهی ایران شدند و مورد استقبال گرم دولت و ملت ایران و بخصوص علمای مقیم قم قرار گرفتند. (۲۷)

در مارس ۱۹۲۴ پس از جلب موافقت شاه فیصل، امکان بازگشت علما به عتبات فراهم شد ولی چون علما نمی‌توانستند به وعده‌های فیصل اعتماد کنند، بر آن شدند تا در این زمینه نظر مساعد رضاخان را هم جلب نمایند. آنها پیش از آنکه عازم عراق شوند به همراه شیخ عبدالکریم حایری - بنیانگذار حوزه - با رضاخان که در آن زمان وزیر جنگ بود دیدار کردند. علما از رضاخان خواستند این شایعه را که در آینده نزدیک «نظام جمهوری» با حمایت رضاخان، جانشین سلسله قاجار خواهد شد، تکذیب نماید. چرا که جمهوری خواهی موجب نارضایتی مردم شده و قبول آن مستلزم همسویی با لامذهبی موجود در ترکیه است. رضاشاه بلافاصله طی تلگرافی از خواسته علما اطاعت کرد. (۲۸) رضاخان مشتاق تأسیس جمهوری به عنوان وسیله دستیابی به قدرت بود ولی او برای نشان دادن حسن نیت به علما از این آرزو دست کشید تا در یک کلام بتواند برای خود مشروعیتی کسب کند، چرا که هیچ منبع مشروعیتی نداشت. در اکتبر

۱۹۲۴م فتوایی با امضای اصفهانی و نائینی منتشر شد که اطاعت از رضاخان یک وظیفه دینی است. (۲۹) جدال‌هایی در مورد صحت این فتوی در گرفت ولی نه اصفهانی و نه نائینی آن را تکذیب نکردند. آنها در هر حادثه‌ای با درخواست رضاخان برای ملاقات موافقت کرده و نشست‌های آشکار و دوستانه‌ای برگزار می‌کردند. نائینی در سال ۱۹۳۶م درگذشت و ابوالحسن اصفهانی تا زمان مرگش در سال ۱۹۴۶ تقریباً تنها مرجع تقلید شیعیان بود که همواره از فعالیت سیاسی و هر اظهارنظری که آرامش زندگیش را بر هم زند، خودداری می‌کرد. (۳۰)

مدرس: یک استثنای مهم در مورد نقش علما در پذیرش اکراه‌آمیز رضاشاه

مدرس در سال ۱۸۷۰م در یک خانواده مذهبی متولد شد. او مراحل ابتدایی درس خود را در اصفهان طی کرد و سپس به عتبات رفته و در سامراء شاگرد میرزا حسن شیرازی شد. او در نجف، هم با علمای طرفدار مشروطیت و هم با علمای مخالف مشروطیت آشنا شد. مدرس به عنوان مشروطه‌خواهی پرشور ظاهر شد و در مجلس دوم و سوم نماینده مردم اصفهان در پارلمان بود. مدرس که در زمان جنگ جهانی اول عضو برجسته دولت ملی بود، دوباره به پارلمان بازگشت و به مقام معاونت ریاست مجلس چهارم رسید. زمانی که مجدداً به نمایندگی مجلس پنجم انتخاب شد تلاش جانانه‌ای - در کنار دکتر محمد مصدق - کرد تا نشست ویژه تشکیل مجلس مؤسسان جهت تصویب تأسیس سلسله پهلوی، برگزار نشود ولی موفق نشد.

او بسیاری از شکنجه‌های جسمی و هتک حرمت‌های لفظی طرفداران رضاشاه را تحمل کرد ولی در سال ۱۹۲۹م دستگیر و به شهر خواف در نزدیکی مرزهای افغانستان تبعید شد. هشت ماه بعد مدرس به کاشمر منتقل و در همان جا مسموم و به شهادت رسید. (۳۱) سخت‌گیری علیه امثال مدرس که زندگی‌اش سراسر سادگی و ریاضت بود، به تداوم سنت مبارزه علما علیه سلطنت رضاشاه کمک کرد.

شخصیت رضاشاه نزد علمای ایران هنگامی عیان شد که قانون مه ۱۹۲۵ ابلاغ شد. بر اساس این قانون، دولت از طلبه‌ها آزمون می‌گرفت، کسانی که در این آزمون موفق می‌شدند، از اعزام به خدمت سربازی معاف و در غیر اینصورت به خدمت نظام وظیفه اعزام می‌شدند. پس از این قانون، مسأله قانون مدنی طرح شد که با تلاش «اکبر داور» وزیر وقت دادگستری در مه ۱۹۲۸م تهیه شده بود. حوزه اختیارات قضایی علما در نوامبر ۱۹۳۱ با جلوگیری از دخالت آنها در مسایلی چون ازدواج، طلاق و انتخاب معتمدین و نگهبانان^۱ محلی باز هم محدودتر شد و در مارس ۱۹۳۲ به

تمام کارهای مربوط به ثبت اسناد رسمی که توسط علما انجام می‌شد پایان داده شد. این اقدام بسیاری از طلبه‌های جوان و فقیر را در وضع دشواری قرار داد، چرا که آنها دیگر به اوقاف دسترسی نداشتند. همچون موارد پیش گفته، دولت در سال ۱۹۳۶م قانونی را تصویب کرد که بر اساس آن علما از حق قضاوت محروم شدند.

رضاشاه به منع علما از قضاوت بسنده نکرد. در سال ۱۹۲۸، قانونی وضع شد که طبق مفاد آن دولت از طلبه‌های حوزه‌ها امتحان می‌گرفت و به پذیرفته‌شدگان گواهی قبولی می‌داد. در سال ۱۹۳۱م تصمیم دیگری گرفته شد که بر اساس آن سرفصل دروس حوزوی توسط دستگاه حکومتی تعیین می‌شد، رضاشاه با این اقدام بی‌سابقه تلاش می‌کرد به قلب این نهاد مذهبی (حوزه) رخنه کند. در دسامبر ۱۹۲۸ رضاشاه (به تقلید از آتانورک که الگوی مقبول رضاشاه در بسیاری از موارد بود) متحدالشکل شدن لباس را اعلام نمود و تمام مردان ملزم شدند که کلاه شاپو بر سر بگذارند و فقط دانش‌آموزان و طلبه‌ها از این تصمیم معاف شدند. (۳۲) بدتر از این، تصمیمی بود که بر اساس قانون ۷ ژانویه ۱۹۳۶ اتخاذ شد، یعنی قانون کشف حجاب که با تمام توان به مورد اجرا گذاشته شد. سرانجام، قانون نوامبر ۱۹۳۴ بود که بر اساس آن به دولت اختیارات گسترده‌ای در زمینه دخل و تصرف در موقوفات داده و تمام اختیارات سابق علما در زمینه اوقاف به عهده دولت گذاشته می‌شد. (۳۳)

با وجود انجام تمام اقدامات فوق، مراسم مذهبی، بخصوص برنامه‌های مربوط به بزرگداشت شهادت امام حسین (ع) (عاشورا) ممنوع اعلام شد یا در راه انجام آن موانع متعددی قرار گرفت. این ممنوعیت حتی شامل شهرهای مشهد و قم نیز می‌شد. (۳۴) جسارت و گستاخی رژیم پهلوی به حد اعلا رسیده بود، ضمن اینکه حکومت در صدد جانشین‌سازی و ارایه بدیل هم بود. فرهنگ تعیین شده از سوی دولت، فرهنگ مدرنیسم و ترویج ناسیونالیسم قومی در جامعه بود، این حرکتها نشانه تلاش رژیم برای تضعیف هژمونی فرهنگی اسلام در ایران بود.

برنامه بلندپروازانه رضاشاه با اینکه علما تقریباً خاموش بودند و دستگاه سرکوب رضاشاه نیز نسبتاً مؤثر عمل کرده بود، اما نتوانست مانع اعتراضات قوی شود. در سال ۱۹۲۴م عده‌ای به رهبری حاج آقا نورالله اصفهانی و ملاحسین فشارکی قیام کردند. این قیام در ظاهر اعتراض به اقدام دولت در کشت تریاک در اراضی انحصاری بود ولی در آن بسیاری از اعتراضات عمومی بیان شد. حاج آقا نورالله بسیاری از تجار، صنعتگران و کشاورزان را جمع‌آوری و در رأس آنها به طرف قم راهپیمایی کرد تا با جلب حمایت‌های بیشتر، از آنجا روانه تهران شود. اما حرکت آنها در قم متوقف و حاج آقا نورالله به طرز نامعلوم و مشکوکی درگذشت.

چهار سال بعد، یکی از علما، جنبش اعتراض علیه خدمت نظام وظیفه اجباری در تبریز را برپا

کرد. تجار تبریز مغازه‌های خود را بستند تا اینکه نیروی اعزامی از تهران به تبریز رسید و بازاربان را وادار کرد تا مغازه‌های خود را باز کنند، ماشین‌های زرهی برای این کار، در ورودی بازار تبریز مستقر شدند. دو مجتهد شهر که این جنبش را هدایت می‌کردند شیخ عبدالحسن انگجی (فوت در سال ۱۹۳۹م) و میرزا صادق آقا (فوت در سال ۱۹۳۲م) بودند که اولی به کردستان و دومی به قم تبعید شد. (۳۵)

در مارس همان سال، یکی از علمای قم بنام آیت‌الله محمدتقی بافقی (فوت در سال ۱۹۴۶م) شخصاً به مقابله با رضاشاه برخاست. او یکی از زنان دربار را که با سر برهنه در یک مکان مقدس حضور یافته بود، در حضور جمع سرزنش کرد. بافقی در اعتراض به سیاستهای رضاشاه، طی نامه‌ای خطاب به آن زن گفت: اگر شما مسلمان هستید، چرا سرتان برهنه است و اگر مسلمان نیستید در اماکن مقدسه چه می‌کنید؟! رضاشاه در رأس یک سپاه زرهی به قم آمد و بافقی را از منبر به پایین کشید و سپس در تهران زندانی کرد. (۳۶)

جدی‌ترین اتفاقی که در زمان پادشاهی رضاشاه روی داد - که خیلی هم به حوادث ۱۹۶۲ شباهت داشت - در سال ۱۹۳۵م صورت گرفت که طی آن یکی از علمای شهر بنام حاج آقا حسین قمی جهت اعلام انزجار و اعتراضات خود و اساساً برای اعلام نگرانی خود از پوشیدن کلاههای مدل اروپایی، مشهد را ترک کرد. او به نشانه تحصن در حرم حضرت عبدالعظیم اقامت گزید و عده زیادی از تهران برای دیدن او به حرم حضرت عبدالعظیم رفتند. خانه‌ای که او در آن اقامت داشت توسط پلیس محاصره شده بود و وقتی در ۱۲ ژوئیه اخبار این رویدادها به مشهد رسید، مردم به نشانه اعتراض در حرم حضرت امام رضا(ع) گرد آمدند. مأموران رژیم به حرم رفتند و با تیراندازی همه معترضین را متفرق کردند. این اتفاق با سالروز تیراندازی نیروهای روسی به حرم مقدس امام رضا(ع) در سال ۱۹۱۲م همزمان بود. دو روز پس از آن خطیب^۱ مشهوری به نام «پهلول» دو اجتماع اعتراض‌آمیز علیه رژیم را در مسجد گوهرشاد برگزار کرد.

در شرایطی که مردم جمع می‌شدند، نیروهای رژیم تمام دروازه‌های مسجد را بستند، مسلسل‌ها را روی دیوارها نصب و شروع به تیراندازی کردند (۳۷) و در نتیجه بزرگترین قتل عام دوران تا قبل از ژوئن ۱۹۶۳ توسط پهلوی اول اتفاق افتاد. پهلول به افغانستان گریخت و سالهایتمادی در آنجا زندانی شد، سپس به عراق رفته و بعد از انقلاب اسلامی به ایران بازگشت. (۳۸) حسین قمی هم به عراق تبعید و در سال ۱۹۴۹ در آنجا درگذشت. سایر علما نیز - از جمله آقازاده کافی پسر آخوند خراسانی - دستگیر و در تهران زندانی شدند. (۳۹)

سرانجام، مهم‌ترین پاسخ علما به سیاستهای رضاشاه، احیا و گسترش حوزه علمیه قم توسط شیخ عبدالکریم حایری بود. دستاوردهای علمی - اجرایی حایری توسط آیت‌الله بروجردی تقویت و شهر قم به اولین پایگاه آموزش علوم و مبارزه اسلامی تبدیل شد و در مقابل تمایلات و برنامه‌های سکولاریستی رضاشاه و پسرش مقاومت کرد. عبدالکریم حایری در سال ۱۸۶۰ در نزدیکی یزد متولد شد و زیر نظر علمای سرشناس مقیم عتبات از جمله میرزا حسن شیرازی و آخوند خراسانی که هر دو فعالیت علمی - سیاسی چشمگیری داشتند، درس خواند. حایری از فعالیت‌های سیاسی پرهیز نمود و تا آخر عمر در حرفه اصلی خود باقی ماند. زمانی که اختلاف نظر علمای نجف در مورد انقلاب مشروطیت آشکار شد او نجف را به مقصد اراک ترک کرد، اما او دید که موج فعالیت‌های سیاسی حتی شهر نسبتاً کوچکی چون اراک را هم دربر گرفته است. بنابراین به عراق بازگشت و همواره برای اجتناب از طوفانهای سیاسی بین دو شهر کربلا و نجف در حرکت بود.



ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشتها

۱. در مقاله حاضر به جریانهای عمده اشاره کرده‌ایم و از برخی افراد که موضع فعالی در جریان تحولات سیاسی ایران نداشته‌اند، چشم پوشیده‌ایم. برخی علمای سنتگرا مانند علامه امینی (درگذشت سال ۱۹۷۰م)، فیلسوف و مفسر قرآن مانند علامه طباطبایی (درگذشت در سال ۱۹۸۲م) مورد بحث ما نبوده‌اند. همچنین ما از بزرگان مکتب صوفیگری مانند شمس‌العرفا (درگذشت در سال ۱۹۳۵م) و دیگر عرفای بزرگ که در ایران قرن ۲۰ فعال بوده‌اند، یاد نکرده‌ایم.
 ۲. کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، ص ۴۹.
 ۳. نگاه کنید به:
- Keddie, N.R. "Iranian Politics 1900-1905: Background to Revolution."
۴. آقاجفی، قوچانی، سیاحت شرق، ص ۲۳.
 ۵. آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، ص ۲۲۶.
 ۶. کرمانی، ناظم‌الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، تهران، ۱۳۳۲، ص ۳۷۴.
 ۷. کسروی، پیشین، ص ۶۱۷.
 ۸. حایری، عبدالهادی، چرا علما در انقلاب مشروطیت ایران مشارکت کردند؟، ص ۱۴۴.
 ۹. نگاه کنید به: حایری، عبدالهادی، ایرادهای شیخ فضل‌الله نوری به نظریه مشروطیت، ص ۳۳۱.
 ۱۰. بیانیه شیخ فضل‌الله نوری توسط محمد ترکمان تحت عنوان روزنامه‌ها و مکتوبات شیخ فضل‌الله نوری، تهران ۱۳۶۲.
 ۱۱. نگاه کنید به: امیر ارجمند، موضع‌گیری علمای سنتگرا در مقابل مشروطیت، ص ۱۸۱.
 ۱۲. در مورد نائینی رجوع کنید به: حایری، تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۱۶۳.
 ۱۳. به عنوان نمونه نگاه کنید به دیدگاه مازندرانی در کتاب تاریخ بیداری ایرانیان، صص ۴۰ - ۲۳۸.
 ۱۴. نگاه کنید به مقاله امیر ارجمند که مسایل مذکور را تحلیل و ارزیابی کرده است.
 ۱۵. حایری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت در ایران، پیشین، ص ۱۲۴. لازم به یادآوری است که مقدمه مذکور به وسیله آیت‌الله طالقانی در سال ۱۹۵۵ نوشته شده است، نباید اشتباه کرد.
 ۱۶. حایری، عبدالهادی، جوابیه‌های لیبایی‌ها و ایرانیها به امپریالیسم، ص ۲۸۱.
 ۱۷. کسروی، احمد، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، ص ۲۴۶.
 ۱۸. مکی، حسین، مدرس؛ قهرمان آزادی، صص ۲ - ۱۴۱.
 ۱۹. دوانی، علی، نهضت روحانیون ایران، صص ۲ - ۲۱۱.

۲۰. ویلسون، سر آرنولد، Loyalties، ص ۹۹.
۲۱. در مورد این حوادث رجوع کنید به: دوانی، علی، پیشین، جلد ۱، صص ۳۶۲ - ۲۴۷.
۲۲. دوانی، علی، ج ۲، صص ۶۰ - ۸.
۲۳. دوانی، علی، ج ۱۱، همان، ص ۸۲.
۲۴. همان، ص ۹۶.
۲۵. در مورد نهضت جنگل رجوع کنید به فخرایی، ابراهیم، «اسناد منتشر نشده از سردار جنگل»، کیهان فرهنگی، سال دوم، شماره ۹ (آذر ۱۳۶۴) صص ۲۰ - ۱.
۲۶. نگاه کنید به دیدگاههای عبدالجواد فلاطوری:
- Die Iranische Gesellschaft Unter dem Einfluss der Westlichen Kulture, in Gunter Esters and Jochem Langkau, pp. 67-9.
۲۷. مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۲، صص ۲۵۵ - ۲۵۳.
۲۸. همان، ج ۳، ص ۱۵.
۲۹. حایری، تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۱۴۶.
۳۰. در مورد عملکرد و نقش اصفهانی رجوع کنید به حامد الگار، «عبدالحسین اصفهانی».
۳۱. در مورد زندگی مدرس نگاه کنید به: مکی، مدرس: قهرمان آزادی. همچنین: خواجه نوری، ابراهیم، بزرگان عصر طلایی: ندایی، همدانی، مدرس.
۳۲. اخوان، شاهرخ، مذهب و سیاست در ایران معاصر، صص ۴۰ - ۳۷.
۳۳. همان، صص ۸ - ۵۶.
۳۴. نگاه کنید به امام خمینی (ره)، اسلام و انقلاب، ص ۳۲۳.
۳۵. دولت آبادی، یحیی، تاریخ معاصر، ج ۶، صص ۲۹۴-۷ و نگاه کنید به: دوانی، ج ۲، صص ۱۵۲-۸.
۳۶. مهرداد، احمد، ص ۹۸، دوانی، ج ۱، ص ۱۵۶.
۳۷. نگاه کنید به الگار، حامد، آیت الله محمدتقی بافقی.
۳۸. نگاه کنید به وحید، قیام گوهرشاد، تمام حوادث گوهرشاد بوسیله ناظران عینی گزارش شده است.
۳۹. نگاه کنید به دیدگاه (امام) خمینی (ره)، مجموعه گفتگوهای ایشان در سال ۱۹۷۷، تحت عنوان شهیدی دیگر از روحانیت، ص ۴۲.